

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در صفحه ۹۰ مرحوم آقای نائینی در امر خامس متعرض بحث آیا مشتق حقیقت است به لحاظ حال تلبس یا اعم از تلبس و انقضاء این کلمه‌ی حال را چون در هم لغت و هم اصطلاح عرفی و هم اصطلاح اصولی معانی متعدد دارد یک توضیحی راجع به این کلمه دادند که مراد از حال در اینجا حال تلبس نه اینکه الان در زمان حال متلبس باشد در زمان حال مراد نیست مراد این است که وقتی که نسبت را به او می‌دهیم این معنای ضرب را به ذات نسبت می‌دهیم وقتی می‌شود به او گفت ضارب که در همان حالی که تلبس به ضرب است نگاه بکنیم.

یعنی در حالی که ایشان متلبس به این فعل است ما بگوییم ضارب مثلا دیروز ایشان ضارب بوده بگوییم دیروز زید کان ضاربا مثلا لعمر و همان حال تلبس را الان هم نیست این حقیقت است مراد از حال ، حال تلبس است و عرض کردیم احتیاجی به این صحبت‌های ایشان ندارد و آن نکته‌ی فنی‌اش این است که بعد هم حالا خواهیم گفت این نکته را اصولا در باب هیأت این نکته را در نظر بگیریم چون معنایشان معنای حرفی است و معنای حرفی هم معنای اندکاکمی هستند این را در نظر بگیریم که دو چیزی را که در نظر گرفته و آن حالتی را از او اندکاکا درآورده آن دو چیز چیست؟ یکی ضرب است یکی ذات است یک ذات زید است.

وقتی ضرب را در این حال در حالی که آن ذات متلبس است در آن حالی که متلبس است ضرب را با ذات در نظر گرفته این را اصطلاحا به آن می‌گویند هیأت اشتقاقی معنای هیأت از اینجا ساخته می‌شد وقتی این معنا را درآوردید شاید هم همین معنا که حالا چون مرحوم نائینی مفصلا راجع به بساطت مشتق بحث می‌کنند من شاید فکر می‌کنم این معنا بهتر می‌توانست در اثبات بساطت ایشان ، به هر حال ایشان در بحث بساطت مشتق باز شبیه این حرف‌ها تکرار می‌شود .

البته بحث بساطت را خیلی طولانی نوشتند و طبیعتا هم از همین الان اعلام می‌کنیم وارد آن بحث نمی‌شویم بحثی که ایشان فرمودند وارد آن بحث نمی‌شویم در مباحث عرفی از نظر عرفی بساطتش واضح است که درست نیست تا کل مشتق است یعنی در مشتق ما ذات را نگاه می‌کنیم و حدث را اینطور نیست که آن حالتی که پیدا می‌شود را فقط نگاه کنیم .

علی ای حال چون بحثش خواهد آمد عرض می‌کنیم خیلی هم طولانی ایشان نوشتند علی خلاف القاعدة خیلی بحث طولانی در باب بساطت و مشتق کردند لکن به نظر ما بحث‌های ایشان متأسفانه عرفی نیست .

حالا به هر حال این نکته را پس مراد از حال زمان حال نیست و لذا ایشان فلا یتوهم منافات بله بعد ایشان بحث دیگری را باز که مراد از حال زمان حال نیست باز یک بحث دیگری را اینجا کردند که آقایان در نحو گفتند اگر مشتق به معنای یعنی فاعل هیات فاعل به معنای ماضی باشد عمل نمی کند به معنای مضارع و حال باشد استقبال باشد عمل می کند آن بحث مربوط به اعراب است اصلا ربطی به این حال ندارد. زمان حال هم در آنجا مراد نیست نکاتی را هم که ایشان در اینجا فرمودند آقایان مراجعه کنند دیگر نمی خواهیم چون ما خیلی خوشمان نمی آید دائما بگوییم این.

آن یک نکته ای است در کیفیت اعراب مشتق برای اینکه مثلا زید ضاربٌ عمرٌ یا زید ضاربٌ عمراً این دو تا را با هم دیگر فرق گذاشتند آن بحث راجع به عملی است که مشتق انجام می دهد ربطی به این بحثی را که ما الان داریم ندارد بله ایشان در اینجا مطالبی را فرمودند در اثناء مطلب مع انه لو فرض ان مراده من الحال اول استقبال هو زمان الحال فلا يلزم ان يكون اسم الفاعل بنفسه يدل على زمان الحال والاستقبال حتى ينافي قولهم بعدم دلالة الاسماء على الزمان بل يمكن الاستفادة زمان الحال والاستقبال من وقوع اسم الفاعل في طي التركيب، حالا این وقوع اسم الفاعل في طي التركيب مرادش ظاهرا هیات باشد هیات ترکیبیه باشد مرادش ظاهرا.

حيث ان الكلام اذا كان مشتملا على الرابط الزماني در مباحث منطق رابط را عرض کردیم همان دیروز هم عرض کردیم به قول صاحب تهذیب واستعیر لها هو ، که گفتیم است و استین و Is و کذا و الی آخره ، رابطی را که فرض کردند دو جور رابط را درست کردند رابطی که دلالت بر زمان نمی کند فقط مفادش ربط است مثل هو ، زید هو قائم و یک رابطی که مفادش زمان هم هست کان اصطلاحا در کتب منطق کان را رابط زمانی گرفتند که هم کارش ربط دادن است و هم دلالت بر زمان است.

این مطلبی که ایشان فرمود برای اصطلاح منطق است ربطی به لغت و عرف ندارد کان مثل بقیه ی افعال است فرقی نمی کند، بله نکته ای که هست که کان در لغت عرب گاهی تامه به کار برده می شود گاهی ناقصه که این دو نحو با هم دیگر فرق می کند آن کان که ایشان اسمش را گذاشته رابط زمانی آن مرادش کان ناقصه است ، کان ناقصه رابط زمانی است و عرض کردیم در لغت فارس بین این دو تا فرق گذاشتند کان تامه را می گویند هست ، زید هست ، کتاب هست ، در لغت عربی کان به کار بردند هر دو یکی است کان زیدٌ ، در لغت فارسی خیلی راحت فرق گذاشتند. هست اگر گفتند کان ناقصه است اگر گفتند بیخشید هست اگر گفتند کان تامه است ، است اگر گفتند کان ناقصه است. یعنی یک کان ناقصه در لغت عربی این دو لفظ با هم چون یکی است باید با قرائن تشخیص داد این که ایشان فرمودند رابط زمانی این اصطلاح برای اینجا نیست رابط زمانی معنا ندارد این مربوط به علم منطق است حالا حرف های آنها جای خودش .

و مراد از رابط زمانی کان ناقصه است مثلاً زید قائم است. آن وقت چون اینجا کان معنایش این است زید قائم بود این می شود رابط زمانی اگر کان کان ناقصه باشد رابط زمانی است اگر کان تامه باشد، آن وقت در فارسی این دو تا را با است و هست، آن وقت در عربی در لیس که الان می گوییم لیس تامه و لیس ناقصه این یک بحث ادبی دارد که آیا لیس تامه داریم یا نه؟ گفته شده در زبان عربی لیس تامه نداریم هر جا، نمی توانیم بگوییم لیس زید یعنی زید نبود، لیس زید به معنای زید نبود.

در زبان فارسی تصادفاً این دو تا یعنی لیس تامه و ناقصه هر دو نیست است زید نیست، زید ایستاده نیست هر دو نیست است یکی است. اما در زبان عربی لیس تامه می گویند نداریم لیس در کلام عربی مثل لا رجل، لا رجل داریم اما لیس تامه نداریم و عده ای از ادبا ادعا کردند که مصرف شده استعمال شده است بعضی از شواهد نقل کردند که لیس تامه استعمال شده لکن مشهور بین ادبا لیس استعمال نشده و لذا عده ای از اصولیین یا مثلاً همین اهل این جور معانی که دقت در کلامشان هست نمی گویند لیس تامه می گویند مفاد لیس تامه چون بر فرض لیس تامه نباشد لم یکن هست دیگر لم یکن تامه دقت کردید، یعنی اگر لیس وضع نشده در لغت عرب برای تامه به معنای نیست به این معنا وضع نشده است لم یکن هست همان معنا را می رساند و لذا می گویند مفاد لیس تامه، این اگر آن آقایانی که می گویند مفاد لیس تامه این اشاره ای به این که لیس تامه نداریم مفادش را با لم یکن بیان می کنیم. آن مفاد چون مفادش که هست می خواهیم بگوییم زید نیست وقتی می خواهیم بگوییم زید نیست این مفاد را با لم یکن زید را به کار نمی بریم می گویند لیس زید استعمالش در این معنا صحیح نیست. هکذا یقال.

علی ای حال حیث ان الکلام او السین وسوف الذین لا یدخلان الا علی الفعل المضارع، سین و سوف را هم ظاهراً عبارت ایشان می خواهند ترکیب بگیرند جزو هیأت بگیرند یک بحثی هست البته ندیدم من مستقلاً شاید در بعضی از کلمات شاید در کلمات قدمای ادبا بحث باشد البته این بحث های زبان شناختی که الان می کنیم مربوط به هیأت و اینها ما این بحث هایمان خیلی ناقص است چون آن بحث خودش یک بحث طولانی است وضع لغت و کیفیت لغت و هیأت و اینها یک بحث های طولانی است ما یک بحث ناقصی را می کنیم خوب دقت کنید ما به ریشه های لغت کجا بوده چه بوده آنها را در این بحث ها نمی آوریم از این بحث ها هم زیاد شده در زبان های مختلف فراوان از مرحله ی قبل از لغت هم بشر جلو رفته به دقت فراوانی روی اینها بحث شده است و شواهدی هم برای بحث کردن الان فراوان تر شده است.

مثلاً همین کتابی که هست المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام انصافاً ده جلد است خیلی هم قطور است خیلی قشنگ راجع به لغت و تمام جهاتی را که در زبان عرب قبل از اسلام بوده خیلی کتاب نافع است مخصوصاً بخش های حج و فقه و نماز و بحث نکاح و

اقسام معاملات و تمام این ها را در عرب قبل از اسلام و عرض کردم بعضی هایش هم واقعا مفید است یعنی انصافا مثلا ایشان در آنجا دارد که معلوم می شود از انسان عربی که وقتی نذر می کرده نذر تملیک بوده است. در صورتی که الان ما بیشتر نذر را یک نوع به اصطلاح تکلیف می دانیم این خیلی دو تا با هم دیگر فرق می کند که تکلیف باشد یا یک نوع تملیک باشد مثلا آقایان این فرع را چند بار ما در اصول هم ذکر کردیم اگر چهل تا گوسفند داشت نذر کرد که پسرش از سفر بیاید یکی را بکشد مشهور بین علما عروه را نگاه بکنید عروه دارد همان اول عروه اول زکات دارد اگر سال گذشت زکات بر او واجب نمی شود چون یکی از ملکش خارج شده است ، اگر چهل تا گوسفند بود.

آقای خوئی اشکال می کنند می گویند نه نذر فقط تکلیف است از ملکش که خارج نمی شود گوسفند ملک خودش است بله مکلف است او را ذبح بکند ما کان من نذر لله فف به ف تکلیف است ، تکلیف منشاء نمی شود که شیء از ملک من خارج بشود البته این را ما مفصلا عرض کردیم یک صحبتی هست که تکالیف مالی شاید این طور باشد اما این هم به طور کلی درست نیست اگر جایی ما تکلیف مالی داشتیم تکلیف مالی معنایش خروج از ملک نیست این بحث های قانونی بسیار مهمی است ها خیلی دیدم به سادگی مطرح می کنند به همین سادگی نیست خیلی عمق دارد فرض کنید کسی در مکه که رفت مرتکب عملی شد که مستلزم گوسفند است کفاره ی گوسفند است حال خودش هم در شهر خودش گوسفند دارد آیا این گوسفند از ملکش خارج می شود حتما باید خرج کفاره کند، نه تکلیف دارد گوسفند بکشد اما گوسفند از ملکش خارج نمی شود خوب دقت کردید ؟ تکلیف دارد آن کاری که در حج انجام داد یک گوسفند باید بکشد این قبول اما این گوسفندی که در شهر خودش دارد از ملکش خارج نمی شود گوسفند ملک خودش است.

لذا مرحوم آقای خوئی در اینجا می فرمایند در باب نذر هم همینطور است حالا در این کتاب البته در این کتاب از قرآن استفاده کرده در این کتاب اثبات کرده نه در زمان عرب قبل از اسلام اگر می گفت لله ببینید لام همین که لام را می آورد یعنی ملک یعنی دیگر ملک من نیست ملک خداست لله علی به اینکه این گوسفند را ذبح بکنم چون لام را آورده دقت کردید چقدر فرق است پس بنابراین این گوسفند از ملک او خارج می شود مشهور هم همین است فتوایشان مشهور هم فتوایشان این است که اگر نذر کرد یک گوسفند را بکشد از چهل تا گوسفند دیگر زکات به آن تعلق نمی گیرد . این نکته ی فنی است ایشان می گوید اصلا در عرب جاهلی از نذر ملک می فهمیدند خوب دقت کنید . دیگر این بحث را نکنید که ما کان من نذر لله فف به که اینجا ماجرای تکلیف است ف وفاء بکن مجرد تکلیف است .

دقت کردید این نکات خیلی تاثیر گذار است. این کتاب خیلی تاثیر گذار است انصافا آن وقت در زمانی که ایشان این کتاب را نوشته است که خیلی هم زحمت کشیده است عرض کردم ده جلد قطور است خیلی هم مصادر می دهد خیلی هم زحمت کشیده انصافا خیلی

کتاب نافعی است یک مقداری از جلد اولش به فارسی ترجمه شده بقیه اش نشده است یعنی آن که من دیدم اگر بعدها شده نمی دانم بسیار کتاب نافعی است این کتاب .

مثلا ایشان می گوید دوازده هزار گل نوشته از ثمود به دست پیدا شده و هنوز اینها را نخواندیم دقت کنید شاید الان تازگی شاید بیست سال قبل بود اینها خوب خوانده شد در زمان آن کتاب با اینکه آن هم جدید است دکتر جهاد علی از متاخرین است در آن زمان خوانده نشده بود الان که آن گل نوشته را خواندند عده ایش هم به فارسی ترجمه شده من دارم یعنی مفصلش تا آن وقتی که نوشتند هشت هزارتایش را خوانده بودند از عجایب این است که خیلی شبیه لغت اهل مکه است خیلی عجیب است.

خودش تمدن ثمود در این جوری است تقریبا شمال یمن را یعنی مکه تا دریای سرخ هفتاد کیلومتر فاصله دارد مکه شما همین فاصله ی هفتاد کیلومتری را بگیرید بروید تا حدود اردن بروید تا حدود شمال یمن ثمود این جا بوده است . یک تمدن هشتصد ساله داشته پانصد سال بعد از مسیح سیصد سال قبل از مسیح یعنی قبل از اسلام ثمود دیگر از بین رفته بود تمدن ثمود از بین رفته بود .

خیلی الفاظ نزدیک به الفاظ آیات مکی دارد خیلی عجیب است ، خیلی تعجب آور است هر مقدار که با الفاظ آیات مدنی نزدیکی ندارد مثلا آیات مکی تعابیر دینی ندارد درش چون مشرکین بودند دین و ... اما در آیات مدنی تعابیر دینی ، چون یهودی ها در آنجا ، البته بیشتر اهل مدینه مشرک بودند اوس و خزرج و بنی صلط الی آخره و سه طایفه ی یهود فقط آنجا بودند .

لکن مشرکین چون جاهل بودند اهل یهود را به عنوان دانشمند اندیشمند فکر یعنی اینها اهل کتاب مخصوصا آنها را اهل کتاب کردند اینها امی باشند بی سواد باشند اهل هیچ چیز نباشند اهل علم نگاه کردند لذا تعابیر دینی در خود مدینه زیاد است این خیلی تاثیر گذار است مثلا در قرآن در آیات مکیه ما صوم نداریم چون اهل مکه روزه نداشتند نماز داشتند و ما کان صلاتهم عند البیت ، حج هم داشتند اما صوم نداشتند زکات هم داشتند اما صوم نداشتند و لذا در این آیه ی مکیه که آمده انی نذرت للرحمن صوما ببینید فلن اکلم الیوم انسیا صوم را به معنای امساک گرفته است . این صوم نسک دینی نیست . این صوم یعنی امساک خوب دقت کنید معنای لغوی است .

و لذا فلن اکلم الیوم انسیا با این که صوم دینی درش هست کلام نیست اصلا ، اما در آیه ی مبارکه کتب علیکم الصیام که در مدینه نازل شد این مراد نسک دینی است دقت کردید ؟ یعنی معانی کلمات به مناسبت های مختلف عوض می شود صوم در آنجا و لذا من عرض کردم صوم ولو گفتند به معنای امساک اما صوم در واقع یک نسک دینی است که قیامش به امساک است بله در مکه ممکن بوده که صوم به معنای امساک باشد به معنای لغوی و حتی گفته شده که از سال دوم ماه شعبان سال دوم آیه ی صوم نازل شد ماه رمضان دوم عرض کردم مسلمانان

روزه گرفتند روزه‌شان شبیه روزه‌ی یهود بود یعنی اگر شب مثلا نماز مغرب و عشاء می‌خواندند وارد خانه می‌شدند خوابشان می‌برد بعد بیدار می‌شدند دیگر نمی‌خوردند چیزی ، تا سحر نبود . این عادت یهود بود. مساله‌ی زن هم در باب صوم حرام بود .

و لذا در سال خندق که عده‌ای از مسلمانان شب غذا نخوردند روزه گرفته بودند شب غذا نخورده بودند خوابیده بودند صبح در خندق غش کردند در حالی که ضعف پیدا کردند آیه‌ی مبارکه نازل شد مساله‌ی زن هم در آیه ، احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم این صیام ببینید آن صیام اول نسک دینی در یهود است این صیام دوم نسک دینی در اسلام است . روشن شد؟

پس یک صوم شما در آیه‌ی مکه داشتید که به معنای امساک بود یک صوم در آیات مدنی داشتیم به معنای نسک دینی بود لکن به آئین یهود ، یک صوم آمد وکلوا واشربوا حتی یتبین لكم الخیط الابيض تا فجر این نسک اسلامی شد . یهودی‌ها اگر دیگر مثلا می‌خوابیدند اول شب دیگر نمی‌خوردند غذا قبل از خواب غذا می‌خوردند اگر نمی‌خوردند می‌رفت تا غروب روز دیگر ، این طور گفته شده که حدود سه سال هم مسلمان‌ها روزه‌شان به این صورت بود از سال دوم تا سال خندق بعد از سال خندق این نسک دینی هم تغییر پیدا کرد . به این صورت درآمد که تا طلوع فجر می‌توانند مصرف بکنند مساله‌ی زن هم حرمتش برداشته شد کلا احلت لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم. علی ای حال یک مساله‌ای است که خیلی تاثیر گذار است یعنی ما ابتداء در معرفت اینها در معرفت لغت غالبا یا به حالاتی که بچه دارد نگاه می‌کردیم یا به قبائلی که در جنگل‌ها هستند وحشی هستند اولیه هستند لغت‌های بسیار محدودی دارند اما الان امکانات خیلی فراوانتر شده گل نوشته‌ها پیدا شده امکانات پیدا شده ما هم خوب دقت کنید بحث‌هایی را که بنده ان شاء الله تعالی در مباحث هیأت جوامد مفردات غیره ترکیب و الی آخره هیأت ترکیبیه بحثی که داریم برای این هزار و پانصد سال اخیر لغت عرب است . آن ریشه‌های لغت عرب را اصولا وارد نمی‌شویم اصلا کار ما نیست این هزار و پانصد سال هم بزرگترین تاثیر را از آیات قرآن داریم ، یعنی هزار و چهارصد و چهل و پنج سال از اسلام آمده یک چهل و پنجاه سال هم قبل از اسلام مجموع این را چه در مرحله‌ی استظهار چه در مرحله‌ی به اصطلاح تحلیل نظر ما بیشتر روی این قسمت است اصلا این تاریخش را معین بکنیم نرویم همین طور جلو بگوییم مثلا در اول لغت عرب ، چون آن یک بحث‌های لغت شناسی خاصی دارد این که هیأت در لغت عرب آمده و در این برهه‌ی تاریخی که من عرض کردم هیأت تاثیر گذارند این نکته جای اشکال نیست .

و مراد از هیأت این نکته را هم این جا بگوییم چون دیگر تکرار نمی‌خواهیم گاهی به زیادی حرف است ، یک حرفی زیادی پیدا می‌کند این زیادی حرف یا نقیصه‌ی حرف مثلا این زیادی و نقیصه‌ی حرف منشاء یک هیأت جدید می‌شود گاهی اوقات هم به اعراب است غالبا

به زیادی حروف و نقیصه‌ی حروف هیات است اعرابش هم غالباً تاخیر پیدا می‌کند مثلاً هیات ضارب فقط به این نیست که الف اضافه شده است .

در لغت عرب انواع الف داریم الف ضارب داریم مثلاً کلمه‌ی اضرب الف اولش یک جور است الف قبل از اخیرش یک جور است ما اینجور نیست که بگوییم هیات عبارت از الف است مثلاً هیات عبارت از اعراب است یک مجموعه است از این دو تا امرگاهی اوقات فقط به اعراب است مثل اسد که به معنای شیر باشد و أُسد ، أُسد یعنی شیرها ، فلک که خوب همین به قول ما چرخ و فلک ، فُلک و فُلک کشتی‌ها به حساب ، فُلک مثل اسد و أُسد اینها را ما اعراب ، خود اسد را فتحین اسد را اعراب نمی‌گیرند چون جامد حسابش کردند اما جمعش را اعراب هیات گرفتند .

یک نکته‌ی لطیفی است شناخت هیات مثلاً در اینجا که آقای نائینی دارد سین و سوف این بحث می‌آید شاید آیا نظر ایشان هیات است ظاهر سین و سوف هیات نیستند نه ، سین و سوف حروف هستند حروف دارای معنای هست مثل واو قسم مثل من و فی و اینها ، اینها معانی حرفی دارد بله حرف طبیعتاً معنا دارد اما این نه به معنای اینکه سیکون یک هیات دیگری است نه سیکون همان یکون است که سین سرش درآمده است . این عبارت من برای این شرح دادم مرحوم نائینی نوشته اینجا این شبهه این نکته را نمی‌دانم دقت فرمودید که ما اصولاً مراد ما از هیات مثلاً حروف تنها نیست اعراب نیست مجموعه‌ای از اینهاست .

حالا من یادم می‌آید شاید چند بار هم از مرحوم آقای بجنوردی چون عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی شوهر خاله‌ی ما بودند خوب و منزل خاله بودند نقل می‌فرمودند که از اسمعی که مثلاً یک کشتی کوچکی بلم ، کشتی کوچکی لب دجله دیده بود قلت لاعرابیا ما هذا این چیست گفت خندر ، این طور ایشان نقل می‌کنند ، یکی مثل همان کشتی بود لکن حجم بزرگتر گفت ما هذا گفت خندار فعلمت ان زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی یک عبارتی هست در کتب نحو زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی ایشان ظاهراً فکر می‌کنم ایشان از مرحوم ادیب نقل می‌کرد یادم نیست ایشان می‌گفتند فکر می‌کنم از مرحوم ادیب البته من خودم مراجعه کردم نه خندر را دیدم و نه خندار را هیچ کدام تا جایی که من به کتب لغت عرب مراجعه کردم بعدها هیچ کدامش را ندیدم اگر حالا این مطلب درست باشد یا من اشتباه شنیدم آن که یقین دارم چون شاید چند بار شنیدم .

این زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی این اشاره‌ی به همین هیات است البته اگر این مطلب درست باشد معلوم می‌شود در بعضی از موارد الف هم علامت تکثیر است ، چطور علامت تصغیر دارند تصغیر هیات است رجل و رجیل ، رجل هیات نیست اما رجیل هیات است ، تشخیص این موارد هیات این یک نکته‌ی لطیفی دارد .

یعنی مثلاً فرض کنید کتاب کتب، رسول رسل هیات جمعشان مثل هم است با اینکه مفرداتشان مثل هم نیستند البته یک نکته‌ای هست بعدها در لغت عرب این نکته به کار برده شد با اینکه مثلاً علم یعلم را ما یک ماده‌ی خاص می‌گیریم با اینکه هیات معینی دارد لکن بعدها در کتب صرف مخصوصاً صرف و اینها متعرض شدند که مثلاً فعل هیات فعل یفعل مثل علم یعلم در چه مواردی در چه افعالی به کار برده می‌شود لکن آن یک نوع استقراء است و ربطی به ما نحن فیه ندارد و تام هم نیست کاملاً ناقص است مثلاً فعل یفعل در چه مواردی در چه فعل‌هایی فعل یفعل به کار برده می‌شود. این گفته شده است یعنی انصافاً در این مدت هزار و چهارصد سال یعنی هزار و سیصد سال خیلی کارهای زیادی را خود آن عرب حتی در قرون اولیه راجع به لغت انجام دادند لکن الان امکانات ما بیشتر است، فوق العاده بیشتر است لکن آنچه که در اصول به درد ما می‌خورد که بخواهیم در فقه کاربرد داشته باشیم اولاً تشخیص مباحث هیأت که واقعا معلوم شد نکته‌ای دارد که این که مثلاً علم یعلم این هیات است یا این مثلاً فرض کنید همین مثالی که عرض کردم رجل و رجیل، رجیل هیات است اما رجل هیات نیست ماده‌ی جامد حسابش می‌کنیم ولو فعل یعنی هیات معینی دارد مراد ما از هیأت یک نحو هیأتی هستند که در موارد مختلف به کار برده می‌شود برای افاده‌ی معنا مراد ما این است.

رجیل به آن می‌گویند مثلاً فرض کنید کتیب به آن می‌گویند دقت کردید؟ و الی آخره این نکته را در نظر بگیرید.

پس اینکه ایشان سین و سوف را نوشتند سوف یکون ببینید سین و سوف هیات نیستند حرف هستند در لغت عرب عرض کردیم دلالت بر معانی معین دارد من حرف است بله وقتی من می‌آید اسم ما بعدش مجرور است این هیات نیست این به قول آقایان یا کواشف است یا اوامر است مشهور اوامر است بعضی‌ها هم کواشف می‌دانند به هر حال مثل اوامر ملا محمد حسین علی‌ای حال اینها جزو هیات نیست. اما ببینید استخراج همزه و سین و تاء اضافه شده است اینجا هیات است با اینکه سه تا حرف اضافه شده سوف را هیات نگرفتیم آن هم سه تا حرف است سوف را هیات نگرفتیم اما چرا چون وقتی که این آمد استخراج خود هیات خرج را عوض کرد هیات اصلی خرج بود ببینید خرج آن هیات را عوض کرد شد استخراج، اما سوف وقتی آمد هیات را عوض نکرد سوف یکون اولاً یکون بود بعد هم شد سوف یکون. دقت کردید نکته را ظرافت را، این عبارت نائینی شاید مشعر به معنای هیات باشد شاید هم چون کلمه‌ی ترکیب دارد شاید مشعر به هیات باشد.

بنابراین نه رابط زمانی که ایشان نوشتند جزو هیأت است هیات فعل یعنی جزو هیأت به معنای فعل و نه این مساله‌ی سوف و سین که ایشان ظاهر عبارتش حالا عرض کردم چون این بحث را من مستقلاً ندیدم اما فکر می‌کنم متعرض شده باشند ضابطه‌ی معرفی هیات اصلاً این را خودش بحث بکنیم که مراد از بحث هیأت که پیش می‌آید مراد از هیات چیست اصلاً؟

مثلا سوف یكون گفتیم هیات نیست اما استخراج هیات است، مثلا اسد هیات نیست اما اسد هیات است یعنی هیات جمع را ما به این صورت آوردیم. اگر این نقلی را که شده درست باشد معلوم می شود گاهی در لغت عرب الف را اضافه می کردند برای بزرگ نمایی برای تکریم همچنان که تصغیر داشتند تکبیر هم داشتند اگر این مطلب ثابت بشود عرض کردم من که مراجعه کردم پیدا نکردم اگر آقایان دیدند بعدها این شاید خنדר نبوده جندر بوده یا چیز دیگری بوده جندر بوده به هر حال آن را که ما از ایشان شنیدیم شاید دو مرتبه هم در بحثها اشاره کردیم و گفته بودم این قصه را که اگر این مطلب باشد احتمالا این هم یک نوع هیات در لغت عرب باشد دقت کردید؟ لغت تکبیر در مقابل تصغیر، تصغیر مسلما در لغت عرب تک هیات است اما نشنیده بودم که تکبیر هم در لغت عرب داشته باشیم آن هم مثلا با الف حالا به هر حال علی کل حال این مطلبی بود که ایشان در اینجا دارند یک مطلب آخری هم ایشان در اینجا دارند که آیا در باب هیات افرادی مشتق امکان مراد است یا فعلیت یک مطلبی را از منطق بحث قضایای موجهه کلام بین فارابی و شیخ الرئیس در باب قضایای موجهه ضرورت امکان آیا امکان در آنجا مراد است یا به حساب فعلیت البته خود ایشان فرمودند آن بحث ربطی بما نحن فیه ندارد واضح است آن بحث، بحث عقلی است، این بحث در مشتق هم می آید و آن در باب مشتق این جوری است وقتی شما می خواهید در هیات اشتقاقی یک نسبتی را درست بکنید امکان کفایت می کند برای این هیات اشتقاقی یا باید فعلیت باشد، یعنی وقتی می خواهید بگویید زید ضارب است صفت ضارب را برای زید بگویید این امکان کافی است که زید امکان دارد ضارب باشد ولو عملا نمی تواند اصلا دستش فلج است نمی تواند ضارب باشد. اما امکان دارد یعنی امکان کافی است برای اینکه شما صفت ضارب به او بگویید؟ یا وقتی می خواهید صفت ضارب را به ذات نسبت بدهید صفت ضارب فعلیت را نگاه می کنید یعنی بالفعل ضارب از او صادر بشود یا امکان کافی است این مبحث هم مرحوم نائینی مطرح فرمودند.

یادم نمی آید چون دیروز پریروز نگاه کردم امروز نشد دقت کنم حق در مقام این است که امکان کافی نیست و فعلیت است بلکه بحث حالا ایشان فعلیت فرمودند اصلا بحث عرفیت هم هست بالاتر از اصلا بحث امکان که مطرح نیست. ببینید ما در لغت عرب به اصطلاح کلمه‌ی حمل داریم به معنای برداشتن اگر حمل را به مثل کتاب برداشت این را هم به زن می شود نسبت داد هم به مرد ببینید، مثلا زن حامله لکتاب مرد حامل لکتاب، در جایی که فعل از هر دو بیاید فرق می گذارند بین مذکر و مونث اما حمل گاهی به معنای بارداری است این فعل مختص زن است دیگر در مرد نیست.

وقتی بخواهند بگویند این حامل است یعنی باردار است برای زن هم حامل می گویند حامله نمی گویند، چرا چون مرد حامل نیست، مردی که باردار باشد نیست لذا اصلا عرفیت کافی است و لذا مثلا کانت حاملا بفلان صفت حامل اگر مراد برداشتن چیزی باشد مذکر و

مونش را فرق می گذارند چون فرق می کند اما اگر مراد از حمل بارداری باشد دیگر مذکر و مونث ندارد تماما مونث است این از خصائص لغت عرب است اصلا .

نه اینکه امکان فرض کنید مثلا چون بعضی ها نوشتند که امکان دارد مرد هم حامله بشود حالا امکانش قطعا عرفیت ندارد قطعا خلاف عرف است همچنین در لغت عرب به اصطلاح مردی که عبد بوده برده بوده گاهی اوقات مثلا مرد با قابلیت بود بعضی اوقات بعضی از این برده ها بعد به سلطنت می رسند مثل محمود ، پدرش سبکتکین عبد بوده ، محمود غزنوی به سلطنت هم رسیدند آن وقت این مثلا مولایش می بیند خیلی قابلیت دارد تمام امور خانه را به او واگذار می کند، خودش می خرد ، خودش می فروشد هر چه صلاح می داند می برد ، دیگر اصلا از آقای خانه ، این اصطلاحا به او می گویند عبد مفوض اصطلاحا آن وقت به عنوان در زمان بنی العباس لفظ فارسی قهرمان در همین بحار شرح حال ائمه دارد کان قهرمانه فلان یعنی عبدی را که تمام امور خانه را امام به او واگذار کردند این را در زن هم می شد تصور کرد مثلا امور ترتیب خانه کجا مثلا بشوید کجا را بگوید نشویند یعنی کارهای تنظیم اتاقها تنظیم فرش و اینها آن را هم می گفتند قهرمانه ما در لغت عرب هر دو را داریم قهرمان و قهرمانه .

اما در باب خدمت ، خدمت اگر به این معنا باشد که فرض کنید چای بیاورد چای ببرد خوب این هم مردی آب بیاورد آب ببرد این هم مرد انجام می داده زن هم انجام می داده اما اگر خدمت به معنای کارهایی بوده که داخل مربوط به زن ها و بچه ها بوده مثلا زنش را بشوید بچه را بشوید کارهایی بوده که دست مرد نمی دادند و کارها به دست او واگذار می شده به این می گفتند خادم با اینکه خادم مراد کنیز است اشتباه نشود .

چون مرد عرفا انجام نمی داده دقت می کنید، ما در همین اگر نگاه کنید کشی هم دارد به امام ان لنا خادما لا تعرف ما ، لا تعرف ، خادم آورده است اما ضمیر مونث آورده است بعضی ها فکر می کنند مثلا اشتباه است . خادم چطور ضمیر مونث این درست است این اشتباه نیست، خادم در لغت عرب به زنی که کارهای خدمت خاص زنانگی را انجام می دهد، دیگر این شبهه نبوده که مرد باشد ، دیگر مونث نمی کردند دقت کردید ؟ لفظ مذکر مثل آن حامل ، لفظ مونث را به کار می بردند ، می گویم گاهی اوقات ممکن است یک متن عربی بخوانید تعجب بکنید چرا گفت خادم بعد ضمیر مونث دارد فقلت مثلا چطور شد ضمیر مونث دارد با اینکه خادم ، این خادم مراد آن خدمت های خاصی است که فقط زن انجام می دهد، مثلا زنش را بشوید ، لباس های زنش را تنش بکند کارهایی که مخصوص کنیز زن بوده دقت می کنید کنیز زن اگر آن کارها را انجام می داد از او تعبیر به خادم می کردند اما اگر چای می آورد آب می آورد خادم و خادمه این دو تا را با هم دیگر فرق می گذاشتند مثل حامل و حامله .

.....

پس این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی اشاره فرمودند مطلب کاملاً صحیح است امکان کافی نیست بلکه به حسب عرف ، عرفیت لازم است نه اینکه فقط امکان لازم نیست و باید عرفی هم باشد با اینکه او ممکن است خوب انسان لا ابالی باشد کارهای زنانه را به دست یک مردی ممکن است خوب امکان که دارد فقط عرفیت ندارد پس این مطلبی را که ایشان فرمودند یک توضیحاتی هم راجع به این مطلب هست در امر بعدی فرمودند بیان می کنیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين